



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی، وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

توکل

شناسنامه مطلب	
t-246	کد مطلب
تزکیه‌ای/تقوای عمومی/رذائل و فضائل/فضائل/سطح شناخت	رده
تزکیه، تربیت نفس، فضائل، توکل، تکیه بر خدا، امام خمینی	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

عن أبي الحسن الأول، عليه السلام، قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^[۱] فقال: التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ درجات. منها أن تتوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحَكَمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا.^[۲] ترجمه «علی بن سَوید گوید پرسش کردم حضرت موسی بن جعفر، علیهما السلام، را از قول خدای عزّ و جلّ: و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. پس فرمود. «توکل بر خدا را درجاتی است. از آنها این است که توکل کنی بر خدا در کارهای خودت، تمام آنها، پس آنچه کرد به تو بوده باشی از او خشنود. بدانی همانا او منع نکند تو را نیکویی و فضل را، و بدانی همانا فرمان در آن مر او راست. پس، توکل کن بر خدا به واگذاری آن به سوی او، و اعتماد کن به خدا در آنها و غیر آنها.» شرح «حلال»، به تشدید، فروشنده «حلّ» است و آن روغن کُنجَد است. و «ابو الحسن اوّل» حضرت کاظم، علیه السلام، است، چنانچه «ابو الحسن» مطلق نیز آن بزرگوار است. و أبو الحسن ثانی حضرت رضا، علیه السلام، و ثالث حضرت هادی، علیه السلام، است.

و «توکل» به حسب لغت اظهار عجز است و اعتماد بر غیر است. و اتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرٍ، اعتمدته. و أصله: إِيْتَكَلْتُ. و «حسبه» آي، محسبه و کافیه. و «يَأْلُوكَ» از أَلَا، يَأْلُو، أَلُوًا، به معنی «تقصیر» است. بعضی گفته‌اند وقتی که متعدّی به دو مفعول شود، تضمین شود معنی منع را^[۳]. و آن بد نیست و معنی سلیستر آید، گرچه لزومی هم ندارد و با معنی تقصیر هم درست آید، چنانچه از صحاح هم خلاف آن استفاده شود، زیرا که او گوید: «أَلَا يَأْلُو، أَيْ قَصَّرَ. وَ فُلَانٌ لَا يَأْلُوكَ نَصَحًا.» از آن معلوم شود که با دو مفعول نیز به همان معنی است. و توکل غیر از تفویض است و هر دو غیر از «رضا» و غیر از «وُثُوق» هستند، چنانچه پس از این بیان خواهد شد ان شاء الله.

و ما در ضمن چند فصل آنچه محتاج است حدیث شریف به بیان شرح دهیم.

معانی توکل است و درجات آن

بدان که از برای «توکل» معانی متقاربه‌ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالك مختلفه:

چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید: التَّوَكُّلُ كَلَّةُ الْأَمْرِ كُلُّهُ إِلَى مَالِكِهِ وَالتَّعْوِيلُ عَلَى وَكَالَتِهِ. [۴] یعنی «توکل» واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است [بر] وکالت او. و بعض عرفا فرمودند: التَّوَكُّلُ طَرَحُ الْبَدَنِ فِي الْعِبَادِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرَّبُّوبِيَّةِ. یعنی «توکل» انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پرورندگی. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق، و تصرف ننمودن در امور و واگذار نمودن آنها را به پروردگار.

و بعضی گفته‌اند: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ انْقِطَاعُ الْعَبْدِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ. یعنی «توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها.» بالجمله، معانی مذکوره متقارب در معنی هستند و بحث در مفهوم لزومی ندارد. و آنچه گفتنی است آن است که از برای آن درجات مختلفه است به حسب اختلاف مقامات بندگان، و چون علم به درجات توکل مبتنی است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبیت حق جلّ جلاله، ناچار ذکر از آن در میان آریم.

پس، بدان که یکی از اصول معارف، که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود، علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور. و ما وارد در این بحث از وجهه علمی نشویم، زیرا که مبتنی است بر تحقیق جبر و تفویض، و آن با وضع این اوراق مناسبتی ندارد، و فقط بیان درجات مردم را در معرفت به آن می‌نماییم.

پس، گوئیم که مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت‌اند. عامه موحدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می‌دانند، و تصرف او را محدود می‌دانند و احاطه ربوبیت را قائل نیستند. این‌ها به حسب لقلقه لسان گاهی می‌گویند مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی‌اراده مقدسه او موجود نشود، ولی صاحب این مقام نیستند، نه علما و نه ایمانا و نه شهودا و وجدانا. این دسته از مردم، که ما خود نیز گویی داخل آنها هستیم، علم به ربوبیت حق تعالی ندارند و توحیدشان ناقص و از ربوبیت و سلطنت حق محجوب‌اند به اسباب و علل

ظاهره، و دارای مقام توکل، که اکنون سخن در آن است، نیستند جز لفظاً و ادعائاً، و لهذا در امور دنیا به هیچ وجه اعتماد [به حق] نکنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات کونیه به چیز دیگر متشبث نشوند، و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است، زیرا که ضرری در آن تصور نکنند و احتمال نفع نیز می‌دهند، در این حال راحه‌ای از توکل در آنها هست، ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، بکلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند. و اینکه گویند توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاب از ربوبیت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است. این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تبلی نمایند، فوراً اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توکل بر او نمایند. می‌خواهند بدون سعی و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوکلیم به فضل خدا» درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند سعی و عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعی و عمل را منافی با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان، زیرا که این‌ها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل‌اند و در هیچیک اعتماد به حق ندارند، لکن چون امور دنیوی را اهمیت می‌دهند، به اسباب متشبث می‌شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند، و به عکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی‌دهند و ایمان حقیقی به يوم معاد و تفصیل آن ندارند، برای آن عذری می‌تراشند. گاهی می‌گویند خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می‌کنند، با اینکه تمام این اظهارات جز لقلقه لسان و صورت بیمعنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد.

طایفه دوم اشخاصی هستند که یا با برهان یا با نقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدر امور است و مسبب اسباب و مؤثر در دار وجود و قدرت و تصرف او محدود به حدی نیست. این‌ها در مقام عقل توکل به حق دارند، یعنی ارکان توکل پیش آنها عقلاً و نقلاً تمام است، از این جهت خود را متوکل دانند. و دلیل بر لزوم توکل نیز اقامه کنند، زیرا که ارکان توکل را ثابت نمودند، و آن چند چیز است:

یکی آنکه حق تعالی عالم به احتیاج عباد است، یکی آنکه قدرت دارد به رفع احتیاجات، یکی آنکه بخل در ذات مقدسش نیست، یکی آنکه رحمت و شفقت بر بندگان دارد، پس، لازم است توکل کردن بر عالم قادر غیر بخیل رحیم بر بندگان، زیرا که قائم به مصالح آنها می‌شود و نگذارد از آنها فوت شود مصلحتی، گر چه خود آنها تمیز ندهند مصالح را از مفاسد. این طایفه گرچه علما متوکل‌اند، ولی به مرتبه ایمان نرسیده، و از این جهت در امور متزلزل‌اند و عقل آنها با قلب آنها در کشمکش است و عقل آنها مغلوب است، زیرا که قلوب آنها متعلق به اسباب است و از تصرف حق محجوب است.

طایفه سیم آنان‌اند که تصرف حق را در موجودات به قلوب رسانده و قلوب آنها ایمان آورده به اینکه مقدر امور حق تعالی و سلطان و مالک اشیا اوست، و با قلم عقل در الواح دلها ارکان توکل را رسانده‌اند. این‌ها صاحب مقام توکل هستند. ولی این طایفه نیز در مراتب ایمان و درجات آن بسیار مختلف‌اند تا به درجه اطمینان و کمال آن رسد که آن وقت درجه کامله توکل در قلوب آنها ظاهر شود و تعلق و دلبستگی به اسباب پیدا نکنند و دل آنها چنگ به مقام ربوبیت زند و اطمینان و اعتماد به او پیدا کند، چنانچه آن عارف توکل را تعریف کرد به «طرح بدن در راه عبودیت و تعلق قلب به ربوبیت.» این‌ها که ذکر شد در صورتی است که قلب واقع باشد در مقام کثرت افعالی، والا از مقام توکل بگذرد و خارج از مقصود گردد.

پس، معلوم شد که توکل را درجاتی است، و شاید درجه‌ای را که حدیث شریف متعرض شده است توکلی است که در طایفه دوم باشد، زیرا که مبادی آن را علم قرار داده. و شاید اشاره به درجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد. زیرا که از برای توکل درجات دیگری به تقسیم دیگر است. و آن چنان است که همان طور که در درجات سلوك اصحاب عرفان و ریاضت از مقام کثرت به وحدت مثلا کم‌کم رسند و فنای مطلق افعالی دفعتا واقع نشود، بلکه تدریجا شود- اوّل در مقام خود و پس از آن در سایر موجودات مشاهده شود- حصول توکل و رضا و تسلیم و سایر مقامات نیز بتدریج گردد: ممکن است اوّل در پاره‌ای امور و در اسباب غائبه خفیه توکل کند، پس از آن کم‌کم به مقام مطلق رسد، چه اسباب ظاهره جلیّه داشته باشد یا اسباب باطنه خفیه، و چه در کارهای خود باشد یا بستگان و متعلقان خود. از این جهت در حدیث شریف فرمود یکی از درجات آن است که در تمام امورت توکل کنی.

[۱] طلاق - ۳

[۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، « کتاب ایمان و کفر»، « باب التفویض إلى الله و التوکل علیه»، حدیث ۵.

[۳] مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۳، « کتاب ایمان و کفر»، « باب التفویض»، حدیث ۵.

[۴] منازل السائرین ص ۳۳، « قسم معاملات»، باب ۲۷.

امام خمینی (ره)، چهل حدیث (اربعین حدیث)، ص: ۲۱۴

نرم افزار مجموعه آثار امام خمینی (ره) مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور